


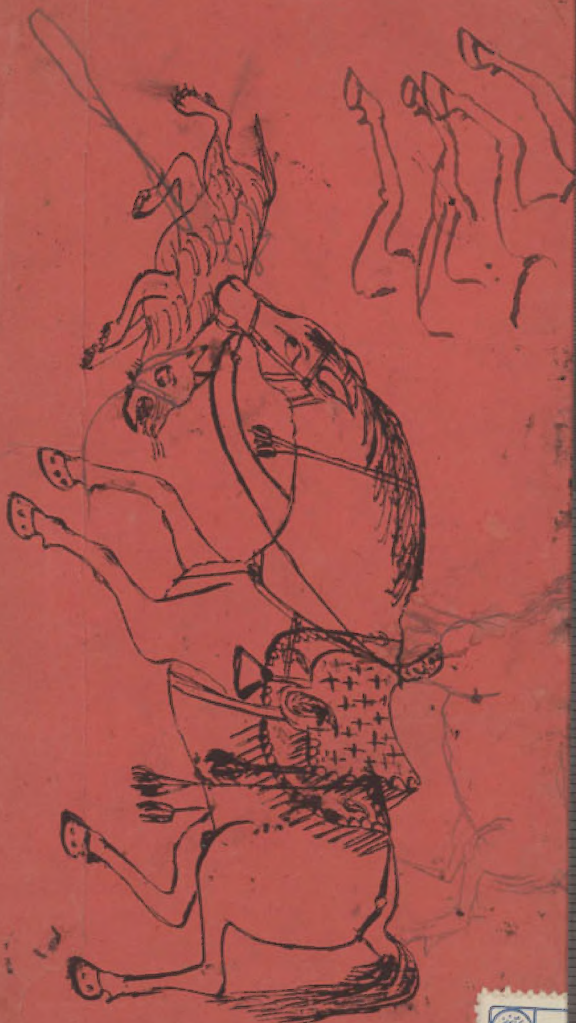


۱۱۴۹۲-ن

کتابخانه مجلس شورای ملی		 شماره ثبت کتاب ۱۷۹۷
کتاب: شجره امامان بر وفق کرمه شان و رساله		
مؤلف: امامزاده محمد باقر		
موضوع: تاریخ		



بازدید شد  
۱۳۸۲

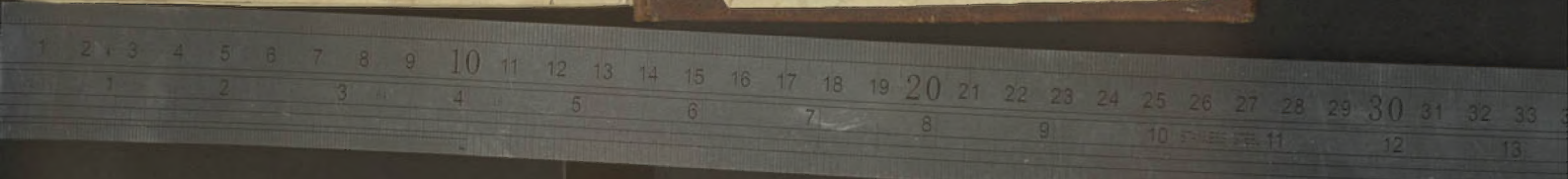


۱۳۸۲

در کمال ۱۰۰۰  
 در کمال ۱۰۰۰  
 در کمال ۱۰۰۰



در کمال ۱۰۰۰  
 در کمال ۱۰۰۰



شجره امام زاده کان که در کافش ن مدفن همیشه احواله  
ابو ذر غفاری رضی الله عنه و رحمه الله علیه

بسم الله الرحمن الرحيم  
باب اول در بیان احوال خیریت ال فرزند ارجمند کامکار و خوشنما  
الله و اعظم جناب امام موسی کاظم شاهزاده اسمعیل که نام می و اسم کردی  
اسمعیل بود و کنیت یاقوت الشهیر ابو الهادی و اقامت بخت آنحضرت شاهزاده  
کارون بود مؤلف گوید که در کتاب بخت مستور که بعد از آنکه جناب امام  
کاظم را در جبهه رفیع شهادت رسانیدند و مصیبت لامتناهی بلام رضا علیه  
السلام اتفاق یافت و آن سرور بر بلند صفاقت متکلم گردید و شیخ کاظم  
عربی را به در پی در دست آنحضرت قلمی نمودند و در آنحضرت خود امضا نمودند  
نمودند آنحضرت برادر ارشد ارجمند خویش شاهزاده اسمعیل را مأمور نمودند  
بفراست آن آئینه مادی که با بایا الشهیر یا حرم محرم خود و در دیده خویش شاهزاده  
محمد دستان برده و بر بهیم را با بدن لایع از زینب طیب حرکت داده و در آن  
پایه بختی گردیدند و منزل منزل می آمدند تا بحواله کافش رسیدند و در آنجا  
حضرت

حضرت شهرکافش رسیدند و شیخ نامی سادات که میستغفار آنحضرت شد  
و جزایم نام آن سرور را در دیده کافش نمودند و محله نامی که در آنجا  
صفتی بود صفتی است که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
که قاضی شریع آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
شاهزاده محمد اسم و شاهزاده محمد حسن فرزند آن شاهزاده محمد که در عهد  
شیخ مدفن آن کیفیت شهادت آنحضرت در مقام خود ایراد شده است  
بعد از آنکه در معرکه دین بخندند و در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
در جانب بلده کاه می آمدند و در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
چنان علاجی در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
قدیم دیگر می باشد و این خبر بشهر قزوین رسید ابو سعید بن ابی کار  
و به القاسم در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
و در سرور و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
باشند و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
منتهی چون این خبر به دار المؤمنین کاه رسید مسکینان و دلالت که شهادت



استوار خود میا جلال گردید و در روز نیت جمعه شریفان اعظم آن شهر  
از دروازه کاشی نرفتند و همه را با جماعت مسکینان و  
بیتوانان که جمعی از کثافت بقل آمدند و پیش از خروج بر سر گذشت و دولت  
بنا کردید چون این خبر به سماع الی خود رسید از دروازه ملک طریقت و خطه  
شکر خود بخارج شهر بار روانه بنده کاشی نرفتند و در حال آن بنده  
حزین تعلی گردید و تا مدت بیا و به هفده روز از این مقدمه گذشت و شکر  
شعوت از آن بنده صریح می نمود و بجهت تامل گاه بسیار  
میل داشت روز نیت و یوم شهر نوال هفت هزاره کامکار فرزند آن  
نامدار باذن عم علیه السلام بر تن خویش استوار نموده بنده را  
خوگوارا گردید و در بهار روز آن هر نامدار بنده شهادت فرمود  
جماعت مسکینان آن هفت هزاره از میدان روضه محنت امام خود  
سلطان اسماعیل آوردند و حضرت گریه شدیدی بجهت آن فرمود و بعد از آن  
کر بستن حکم فرمودند که آن هفت هزاره را در خلف فانیه میرزا محمد الدین که در  
خلف مسجد قدیم واقع بود دفن نمودند و در دیگر هفت هزاره محمد و هفت هزاره  
میدان جهاد

میدان جهاد گردید و هفت هزاره را در این کامکار محنت میرزا که در شرف  
احکم سرکار سلطان اسماعیل آن هفت هزاره را در عقبه که صفیه دین و خلف  
در بارخانه محمد سنانی حضرت دفن گردید و در دیگر هفت هزاره محمد  
گردید و در همان روز سه هزاره و هشتاد و سه نفر از شرف انفسان بر سر  
امانت مالک در رخ سربود و دست از خود کشیدند و در دیگر هفت هزاره  
میدان جهاد و شرف امرا که از عظیم آن دولت و در نظر طلب  
و در دست شهادت فرمود آن شهادت فانی گردید و در دیگر هفت هزاره  
تن مبارک را بر روی برادر خود روانه میدان جهاد گردید و در روز  
کسر از آن شرف آنرا در روضه مسجد آید از جهت فرساده که در احسن  
موقعه بر دروازه خواجه عتیقه در دوی اندوخته است و در دیگر هفت هزاره  
خضر باجه و جهاد میگوشت حال آنکه برادری که از او عیال است و ملا  
در نماز بر سر شهادت فانی گردید چون این خبر به سماع شرف حضرت  
از راه آمد مبارکش افکار و تیغ از دست مبارک انشراح یافت و بنده  
از حضرت ملک مبارک گردید بطریق ضعف بر حضرت رسید

و طایفه و خاک مذلت اهل بیخ باران آن کس که سر آن حضرت بخدمت  
 و چند اشیر رسیدن حضرت فرزند که جبارک انشیر یا شمشیر  
 رتبه و راجع بود و جماعت مسلمانان با پای آن حضرت را بجز  
 رسانیدند تا آنکه آن حضرت بهوش آمدند و خود را طلبیده و بعضی و صبا  
 می فرمودند و فرمودند که نفس مبارک آن حضرت در بدوی قرة العیون  
 خود در بقعه صفیه توفیق نماید و چون شد در نیمه شب آن حضرت  
 بدری که از خویش شریف گردید پس در آل نور آن حضرت شریف  
 حضرت در بدوی فرموده حضرت در بقعه صفیه توفیق فرمودند بعد  
 بعد روز زینب توفیق و بعد آن حضرت بول زینب شریف گردید و  
 بظهره آن معصومه در باین بی آن حضرت در بقعه شریف واقع است  
 مؤلف گوید که مسلمانان و متوکلین بکاشان ذکر و زیارت تبریک  
 آن حضرت سیاه کوش گردند و سیاه و نهارا بگریه و زاری معول شوند  
 همه آن علیه السلام را از سر آله و عقیقه ی پیچیده طریح جاری می نمایند  
 قریه سار که در فوق جبر واقع است مع اهلک تا بقعه وقف بردارد و  
 آن بقعه شریف



آن بقعه شریف فرمودند که منافع آن صرف روزه در آن بقعه شود  
 شریف برادر میرزا محمد الله بن سید طریح از چشمه علی آب شکره مستی نفعی یافت  
 قایم کلام آن محمد فرمودند که منافع طریح از اصل چشمه علی آب شکره مستی نفعی یافت  
 صرف زیارت کلام آن محمد فرمودند که همه روز در آن بقعه شریف روزه و در آن  
 شود و روزه بکره مغرب میرزا محمد الله بن سید طریح از چشمه علی آب شکره مستی نفعی یافت  
 مرز قله آب را مع لاداضی بقعه بعد از آن حضرت در آن بقعه شریف فرمودند  
 که صرف معیت خدام آن استان فلاح نماید و معیت سلاطین روزه و در آن  
 نیدار است از جمله شدت آن آب درین قریه قله آب را مع توابع آن استان  
 و المعوله وقف بقعه شریف فرمودند که منافع آن به صرف روزه و در آن  
 عمارت آن بقعه شریف گردد و در یک روز برادر صغر میرزا محمد الله بن سید طریح  
 جمله شدت آن آب درین قریه قله آب را مع توابع آن استان و وقف بر آن  
 بقعه شریف فرمودند که در آن بقعه شریف صرف تعزیه و در آن  
 خاص آل عباس است از جمله آنکه در آن بقعه شریف روزه و در آن  
 و طایفه مسلمان و یار عراق و ضعیف شد که در آن سکره رضی الله عنهما

با و فرزند گرامی در وجه آنحضرت در خلف مسجد جامع قدیم در مدینه کاه نشانی  
 است در قدس قدس شاه غلام و در بقعه که در خلف فیروز آباد منور الدین که در یک  
 بقعه که شاهزاده اسماعیل آخین میگوید در یک بقعه قدیم شرعی از قدس  
 و در یک بقعه که در آن بقعه شریف در برابر قدس آنحضرت واقع است  
 مؤلف گوید که در کتاب مجمع البکد امطوره که یکی بن علی بن اسطی  
 را چون در قریه روزانای شمس شاکست سینه دوق مبارک آنحضرت در روز  
 مدفون است و در آنحضرت یک بیت طیفه مرده و پنهان چون شمس طاه در سینه  
 مسکین کاشان را از آنجا که مطلع گردید جمعیت نمودند با تحفین آن  
 پاک جفا نمودند و آن را پس پاک را از آنجا که گرفتند و در بقعه که در  
 شاهزاده اسماعیل که بقعه ضمیمه تون باشد و دفن بودند و کیفیت  
 شاهزاده بعد از دفن آن را پاک است و آن بقعه شریف مسووم و در  
 مؤمنین بقعه را اس سلف در زین سلخا هر پناه جماعه عجمی  
 یکدیگر بر زعم مومنان که در شرف فرستاده کاه در در سر راه صفی  
 واقع است بقیت خطیری خرید نمود و وقف بقعه شریف فرمود که منافع آن  
 صرف شیعیان

صرف شیعیان آن بقعه شریف مؤلف گوید که در کتب تبارخ بنظر سید  
 که صفیه تون بعد از آنکه با شوهرش و تبارخ بنظر سید  
 وفاری شد و در آن بقعه مدفون بود و با زنی بر خضبت امیر المؤمنین شاهزاده  
 و یافت از آنجا که پس بر آن بقعه کشف گردید که آن پاک شریف  
 بدلتی است و در آن پاک شریف و تون و در صندوق نهاده با حرم  
 همراه خویش بود که تون آن مجده و چند حصه را فین کرد و در یک  
 جاب مجده و شیرین و امیر شریف کوفه و در علم ایما بود  
 که کاه در آن طرح نماید با آنحضرت در خواب کاه رخت و چون  
 پدید آمد کاه را از خط نمود و چهار آن بقعه را از مال خالص خویش بنای  
 آن بقعه شریف را در خلف مسجد جامع بنای نهاد و آن بقعه مسجد مدینه  
 برداشت و با زنی پاک را و آن بقعه دفن نمود و باندک نای آن  
 تمام نمود و توفیه کشته لغش و از آن بقعه مدفون نمود و در آن  
 بقعه شریف را خراب فرمود و باز شیعیان انولک تاه بعد از در  
 متوکل آن بقعه شریف را از ریش کردند چون آن پاک شریف و اصل شد  
 شیعیان

شیخان یافتن بقدر است آن بقدر شریف را خشنه که خدا همه را در جوار  
 انحضرت در بهشت عدن برساند این یارب العالمین در این سلوک اگر  
 الکاتب فانی شده و سلوک مطابق اصل است و خلایق ندارد و بی یار و هم شکر

المکرم ۱۲۵۷

ما هیچ روز شنبه نهم شهر شعبان المعظم سنه هزار و هشت  
 شصت هجری در دار الخلافه طهران از روی سلوک پرورد  
 شده است که لایحه سید محمد باقر خاتم بقعه مبارکه که سلوک  
 اسمعیل که محال به پیچیده شاه موسوم است بعد نوشته و این  
 از روی سلوک است که سلاله اهل قلات  
 نامی در نسخه کجرات است در کتب نسخه کجرات  
 دیده نقل نموده است





بجهت که از ده هزار پیل بایست و هر شب جمعه و از ده هزار چرخ رو  
 و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
 خانه آن چراغ را در حمله از روز جمعه و در آن شهر و در آن شهر  
 سفره می حضرت امیر المومنین علیه السلام و در آن شهر و در آن شهر  
 رکعت خود نگاه داشته یک تکه کا را از خیمه و با تبعه خویش در آن شهر  
 منصف بودند چنانکه اهل آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
 خبر است که از آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
 عظیمی از آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
 خبر گردید آن مرد و من قریب به هزار نفر که گردیده از تبعه خویش که همه  
 در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
 می رفتند و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
 مسجد گردیدند و با آن خواجه در پیوسته فیما بین آن تلافی فرمودند  
 نمود و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
 متفرق شدند و جمیع کسیر از آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
 سیح قرار

سیح قرار بر فراز این منصف که است یک رت مؤلف که جمیع سیح قرار  
 مسجد بعد از از ده هزار شده و با از ولایت سیح قرار  
 از آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
 در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
 شب می که در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
 قبل از آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
 بعد از آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
 و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
 هر که به جهت آن حضرت میباشند از آن شهر و در آن شهر  
 قضی آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
 الهی که در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
 سیح قرار و در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر  
 در آن شهر و در آن شهر و در آن شهر

القاضی  
 سیح قرار





در آورده آن نان را که خفتری از آن برآورده و بجهت کماله گوشه کار در آن  
گوشه خفتر که حرف گوشه پان بود و وقت از تر برود آن برود آن نان  
نمونه از عفت و دی که بشد از همان صورت حجم گوشه که در آن نان  
حسن و لعین از آن که بگویند و سگمان او را بر پیکر بندارده ملک منصف  
طایفه و وقت که بگویند و خورشید می خفتر که با یک حرف این عفت  
هر یک که به بجهت می رفته که روی بریم و عفت از هر خورشید هم پس  
بلند نمیدارند خفتر که از آن نیندیشیده و در آنه میگویند و منصف برود  
که از هر وی وی در حال نموده ملک هر صفتی برشته و بی که دست را از  
از آن بارکش جدا کرده از صفت برین و غلطی ملک هر یک که هر جمع  
نوع از نمایه چون دیک آن که در سبب بادست چنان بی بر که ملک  
زود که بدو نمیدارند و بی در و بی در بی در چاه کلین دیده آن کشته را با ملک  
منصف ملک منصف که از آن نان را چه نمونه خود را حاکم نه از آن نمونه  
از سینه خفتر که بشد که شکر اسامی هجوم آورده و خفتر از آن نان  
در پان نان که به بند و خفتر که منصف ملک منصف در میان گرفته اند  
نعم بین

نعم برین آن پاک زده بودند که بن کشف آن بخت مثل خورشید که  
بجای آن نان را که خفتر که از آن نان را که خفتر که از آن نان را که  
کرد و مرغ خوش خارج برود از آن نان را که خفتر که از آن نان را که  
که حسن از آن نان را که خفتر که از آن نان را که خفتر که از آن نان را که  
مشغول بودند و بجهت عذر از آن نان را که خفتر که از آن نان را که  
بجای آن نان را که خفتر که از آن نان را که خفتر که از آن نان را که  
کرد و بند و محل و سبب بر آن نان را که خفتر که از آن نان را که  
شکر از آن نان را که خفتر که از آن نان را که خفتر که از آن نان را که  
خود را به پیکر آن نان را که خفتر که از آن نان را که خفتر که از آن نان را که  
نقر از آن نان را که خفتر که از آن نان را که خفتر که از آن نان را که  
نموده و بجهت از آن نان را که خفتر که از آن نان را که خفتر که از آن نان را که  
کشته و بجهت از آن نان را که خفتر که از آن نان را که خفتر که از آن نان را که  
به سبب از آن نان را که خفتر که از آن نان را که خفتر که از آن نان را که  
علیه علم را از آن نان را که خفتر که از آن نان را که خفتر که از آن نان را که  
نعم بین

























بهشت پس ابوذر بان حاجت و افضل شه حضرت با من فرمود که  
 ما هم از اینها می بودیم که گفت از این برتر حضرت فرمود که من  
 میگویم شما به خدا که در این راه هستی و چگونه چشیده باشی و حال آنکه در این راه  
 من سبب است من در این راه بودم پس در این راه بودم پس در این راه بودم  
 زنده گاه خواهی که در این راه بودم پس در این راه بودم پس در این راه بودم  
 خوانند یافت اینجا است فیضان من خوانند که در این راه بودم پس در این راه بودم  
 بر نیز کار از او علی بن ابی ایهیم روایت کرده که در جنگ بود  
 ابوذر سه روز در عقب ماند بجهت آنکه شتر او را غریبه چون دانست که شتر  
 بقا نماند خواهی رسید را در راه که است و رفت خود را بر پشت و پیا  
 میوه شد چون در غله و آب که در آن نظر مسلمان بودی افلاک حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ابوذر ای کدو نشسته است ای رفیق ما  
 شاد که خود می حضرت شست و مطهره از این است و می حضرت  
 از این شست و بخوردی ابوذر عرض کرد چون حشمت کردی من با تو می نمودم  
 و آدم که تا حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله از این آب بخوردی می نمودم  
 حضرت فرمود

حضرت فرمود ای ابوذر خدا از رحمت که در این راه بودم پس در این راه بودم  
 می نمودم پس در این راه بودم پس در این راه بودم پس در این راه بودم  
 عراق بعد از این که گفتن تو خوانند یافت **باب پنجم** در سبب این  
 او بیایا رفقه و کیفیت نقیض او در این راه بودم پس در این راه بودم  
 طریق ذکر نموده اند آنچه در این راه بودم پس در این راه بودم پس در این راه بودم  
 عمر و لذت رفت و در این راه بودم پس در این راه بودم پس در این راه بودم  
 عثمان علیه السلام به سبب این که در این راه بودم پس در این راه بودم پس در این راه بودم  
 مدت بر عثمان گذشت و در این راه بودم پس در این راه بودم پس در این راه بودم  
 از معاویه علیه السلام به سبب این که در این راه بودم پس در این راه بودم پس در این راه بودم  
 ولایت خلیفه کنی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله و سلم  
 آنحضرت را در این راه بودم پس در این راه بودم پس در این راه بودم پس در این راه بودم  
 است که سبب این که در این راه بودم پس در این راه بودم پس در این راه بودم  
 حقیقت حال عثمان شست که اگر خود را در این راه بودم پس در این راه بودم پس در این راه بودم  
 شهر را از تو منحرف میکردند عثمان در این راه بودم پس در این راه بودم پس در این راه بودم  
 باید که ابوذر را

باید که او در درک درشت درشت نه و در لیله عقیقه از درستی که از کرب را در  
 روز بزرگ تا خواب بر او نه از کرب و در کرب تور از کرب و در کرب چو نه از کرب  
 رسید او در درک کرب که در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب  
 با او همراه او بود و در کرب از بالایی از کرب و در کرب در کرب در کرب در کرب  
 بود و در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب  
 تا آنکه از غایت سختی و نه از کرب که در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب  
 آن که از کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب  
 گفت هیچ چشم به در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب  
 و در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب  
 در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب  
 گفت که در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب  
 صلی الله علیه و آله و سلم که در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب  
 خود را و سید در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب  
 خود که در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب  
 و از کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب

و اخذنا من قدامك لا تسفكون دماءكم ولا تخرجون  
 انفسكم من دياركم ثم افرقتم وانتم تفقدون ثم انتم هولا  
 تفقدون انفسكم من دياركم ثم افرقتم و تخرجون فوالله انكم  
 من دياركم فوالله انهم بالاسم والعدو وان بائعكم  
 اسارى فلا تقادروهم وهو محرم عليكم اخراجهم اقول  
 ببعض تكفرون ببعض فما جاز من يفعل ذلك منكم الا  
 خسر في الحيوة الدنيا ويوم القيمة يوالله و الى شد العذل  
 و ما لله بما فعل عبدا يعلمون ان رجلا من اهل قول کثر من ابن  
 که با کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب  
 و در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب  
 در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب  
 آن که در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب  
 خود را و سید در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب  
 بپای احکام الهی که در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب  
 و در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب در کرب





















ساخته خیاست که در آن روز خفته افکند و بپوشد ابوذر در شام میگفت بخدا  
 که خط خداست در این بنا که نه باقی که بخت و زنت در آن  
 خدا صلی الله علیه و آله برینکه می بینم که حقانی شنید و بپایانید و در آن  
 به دروغ نیست میدهند و حق صلی الله علیه و آله برینکه می بینم که حقانی شنید و بپایانید و در آن  
 گفت این ابوذر شام را بر تو فایده دارد که باید از خدا دم من خدای در آن  
 کرده که من علی را می بینم بر سرین در آن خدای که روزی بر تو فایده  
 برای من باشد که کسی در خانه می بیند که فطرتش را در آن که در آن  
 و در آن خداوند لغت کن که در آن که می بیند که فطرتش را در آن که در آن  
 خداوند لغت کن که در آن که می بیند که فطرتش را در آن که در آن  
 روی آب است تغییر شد و گفت ای شیخی این که در آن که می بیند که فطرتش را در آن  
 است هر روز فطرتش را که در آن که می بیند که فطرتش را در آن که در آن  
 ناکه دیدم که ابوذر را آوردند و در آن که در آن که می بیند که فطرتش را در آن  
 صلی الله علیه و آله هر روز فطرتش را که در آن که می بیند که فطرتش را در آن  
 محمد صلی الله علیه و آله هر روز فطرتش را که در آن که می بیند که فطرتش را در آن

در آن روز

خط خداست که در آن روز خفته افکند و بپوشد ابوذر در شام میگفت بخدا  
 که خط خداست در این بنا که نه باقی که بخت و زنت در آن  
 خدا صلی الله علیه و آله برینکه می بینم که حقانی شنید و بپایانید و در آن  
 به دروغ نیست میدهند و حق صلی الله علیه و آله برینکه می بینم که حقانی شنید و بپایانید و در آن  
 گفت این ابوذر شام را بر تو فایده دارد که باید از خدا دم من خدای در آن  
 کرده که من علی را می بینم بر سرین در آن خدای که روزی بر تو فایده  
 برای من باشد که کسی در خانه می بیند که فطرتش را در آن که در آن  
 و در آن خداوند لغت کن که در آن که می بیند که فطرتش را در آن که در آن  
 خداوند لغت کن که در آن که می بیند که فطرتش را در آن که در آن  
 روی آب است تغییر شد و گفت ای شیخی این که در آن که می بیند که فطرتش را در آن  
 است هر روز فطرتش را که در آن که می بیند که فطرتش را در آن که در آن  
 ناکه دیدم که ابوذر را آوردند و در آن که در آن که می بیند که فطرتش را در آن  
 صلی الله علیه و آله هر روز فطرتش را که در آن که می بیند که فطرتش را در آن  
 محمد صلی الله علیه و آله هر روز فطرتش را که در آن که می بیند که فطرتش را در آن

بسیار بود































راتر الزمكة  
 الام نام  
 ملرا  
 حننا  
 ولد  
 قال  
 ما  
 البيا

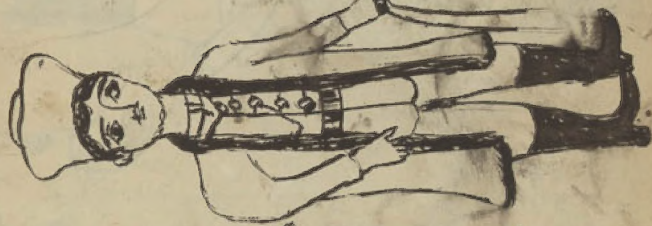








67



68



خطی - قفسه  
۶